

نگرشی بر شورش شیرخان افغان در عصر شاه صفی

(۱۰۴۰ هـ. ق.)

دکتر جهانبخش ثواقب*

چکیده

این پژوهش در پی یافته‌هایی برای این پرسش‌هاست: (۱) شورش شیرخان افغان از چه عواملی نشأت می‌گرفت و هدف آن چه بود؟ (۲) این شورش چه سرنوشتی پیدا کرد و چرا؟ (۳) پیامدهای آن چه بود؟

این شورش که در سال ۱۰۴۰ هـ. ق در حوزه جغرافیایی قندهار رخ داد و ادامه آن تا ۱۰۴۱ نیز کشیده شد، در دوره حاکمیت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ. ق)، جانشین شاه عباس اول، که سلطنت وی آغاز دوره دوم حیات سیاسی صفویه محسوب می‌شود، به وقوع پیوست و اوضاع ایالت مهم قندهار را دچار آشفتگی کرد. ضعف شاه صفی در حکومت‌داری و ناآرام بودن اوضاع غرب کشور بر اثر حمله عثمانی، همراه با رقابت موجود بین شیرخان و علیمردان خان حاکم قندهار فرصتی را برای شیرخان فراهم کرد تا جاه‌طلبی و فزون‌خواهی خویش را بیازماید. هر چند تلاشهای وی برای دستیابی به حکومت قندهار با سرکوب شدن به دست رقیب دیگر ناکام ماند.

در این مقاله، علل بروز شورش شیرخان افغان و اقدامات او، آغاز و فرجام شورش، عوامل ناکامی و پیامدهای آن مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

روش تحقیق در این مقاله از نوع پژوهش تاریخی و روش انجام آن به صورت کتابخانه‌ای و گردآوری اطلاعات به شیوه فیش‌نگاری بوده است.

واژه‌های کلیدی

شاه صفی، شیرخان افغان، علیمردان خان، قندهار، فوشنج، شورش.

مقدمه

یکی از ویژگیهای زمامداری شاه‌صفی صفوی (۵۲-۱۰۳۸ ه. ق) جانشین شاه عباس اول، بروز شورشهای مختلف در قلمرو حکومتی صفویان است. وقوع شورشهای داخلی و بحران ایالات از پیامدهای زمامداری شاه صفی در اداره کشور و از نشانه‌های ضعف دوره حاکمیت او به‌شمار می‌رود. شورش غریب شاه گیلانی در ۱۰۳۸ در گیلان، شورش شاهزاده گرجی گیسورگی ساکاآدزه معروف به مورای در ۱۰۳۹ در گرجستان، شورش درویش رضا در قزوین در ۱۰۴۱، شورش داودخان فرزند الله‌وردیخان با همدستی تیمور از گرجی در قراباغ و گرجستان در ۱۰۴۲ و شورش علیمردان خان زیگ حاکم قندهار در (۱۰۴۷ ه. ق) از نمونه‌های این شورشهاست. در بروز این شورشها عوامل چندی مؤثر بوده است: سیاست شاه صفی در برانداختن حکام ایالات (رجال بازمانده عصر شاه عباس اول) و سپردن امور به دست هواخواهان دولت خویش، که به تشدید رقابت قدرت در دولت منجر گردید، موجب نارضایتی و نگرانی این حکام و در نتیجه اقدام به شورش می‌شد. از طرفی در بروز برخی از این شورشها، زمینه‌های تاریخی و عوامل اجتماعی - اقتصادی عصر صفویه مؤثر بود. مرگ شاه‌عباس و جلوس شاه جوان کار ناآزموده، که شورشیان، آن را فرصت مناسبی برای تأمین خواسته‌های خود می‌پنداشتند، عامل دیگری بود که به این شورشها دامن می‌زد. نارضایتی مردم از فشارهای مالیاتی به‌ویژه در ایالات خاصه شاهی (شورش غریب‌شاه)، نیز عقاید و تفکرات و بقایای برخی از حرکت‌های سیاسی مذهبی سرکوب شده در دولت صفوی، همچنین انگیزه جدایی از ایران در میان بعضی از ایالات (شورشهای گرجیان) از دیگر عوامل این شورشها بوده است.

از شورشهای این دوره که جای تحلیل و بررسی دارد، شورش شیرخان افغان از اهالی فوشنج است که مدتی مایه اشتغالات ذهنی شاه صفی و نیز درگیری‌های عملی حاکم قندهار، علیمردان خان زیگ، را فراهم کرد. این شورش که در خلال سال (۱۰۴۰ ه. ق)

در جریان بود و آخرین تحرکات شخصیت اصلی آن تا (۱۰۴۱ هـ. ق) نیز ادامه یافت، در محدوده ایالت قندهار رخ داده که در آن زمان یکی از بیگلربیگی نشین های صفویه به شمار می آمد و حاکم آن در دوره مورد بحث علیمردان خان زیک فرزند گنجعلی خان از سرداران مشهور شاه عباس بود.

کانون اصلی شورش ناحیه فوشنج^(۱) بود که گروهی از افغان ها موسوم به کاکری در آن مسکن داشتند و حکمرانی آن در دست شیرخان افغان بود. جایگاه اصلی افغان های شیرخانی در ترین (tarin) بود و از این رو پس از ذکر نام شیرخان، عبارت افغانی ترینی (tarini) آمده است. ترین هم به ناحیه ای که مسکن گروهی از افغانان بوده و هم به جماعتی از افغانان اطلاق شده که شیرخان از آنان بود. ابوالحسن قزوینی آن را «تریتی» قید کرده است (۱۴: ص ۵۱). به نوشته محمد خلیل مرعشی، «فرقه افغانه قومی اند که در مابین بلاد خراسان و هندوستان مسکن دارند و طول بلاد ایشان از جانب مشرق رود نیلاب است که آن را اهل هند دریای اتک [غرض همان شط سند] می نامند و از جانب مغرب توابع هرات و عرض بلاد ایشان از جانب شمال سواد باجور و هندوکوه است متصل به حد غوریند و که مرد که از توابع بدخشان و بلخ و از جانب جنوب قصبه سیوی و دهادهر است از توابع بهکر و سیوستان هند.» (۱۷: ص ۲۳). وی سپس دو قبیله عمده از افغانان را در بلاد ایران نام می برد. «بزرگترین آنها ابدالی است که در حوالی هرات می باشند و بعد از ایشان قوم غلزه اند که در حوالی قندهار ساکن اند.» (همان: ص ۳). همو گوید که «جماعت کاکری فرقه ای از افغانه اند که در حوالی فوشنج و شرح رباط مشرق رویه قندهار می باشند.» (همان: ص ۵).

فوشنج شهرکی از توابع قندهار به شمار آمده و بعضی اوقات فوشنج قندهار نامیده شده است، شاید برای تمایز آن از فوشنج که در نزدیکی هرات بود (۱۳: ص ۲۶۶). زیرا برخی از منابع از فوشنج نزدیکی های هرات یاد کرده اند (۸: ص ۲۷۶، ۲۸۹ و ۴۴۶ / ۵: ص ۳۵۹). برخی دیگر از منابع، فوشنج را همراه با مناطقی چون شال، مستنگ (مستان یا مستانک)، و قلاه بنچاره بلوچ، در طرف مشرق و جنوب شرق، از توابع قندهار برشمرده اند (۱۷: ص ۴ / ۱۱: ص ۱۳۸ / ۱۲: ص ۱۸). در جنوب غربی و غرب، قندهار با سیستان، فراه و اسفزار هم مرز بود. پس ایالت قندهار ناحیه ای را که در کنار قسمت پایین رود هیرمند (هلمند) واقع بود و به گرمسیر قندهار شهرت داشت و همچنین ناحیه زمین داور را با قلعه ای به همین نام نیز شامل می شد (۱۲: ص ۱۸-۱۹). اسکندر

منشی زمین داور را هم جزو گرمسیر قندهار می‌شمارد (۶: ج ۲، ص ۷۵۳-۷۵۲). نصیری، فوشنج را در پنج منزلی قندهار ذکر کرده است (۲۱: ص ۱۲۱).

اهمیت قندهار

به دلیل آنکه جاه‌طلبی شیرخان افغان برای دستیابی به حکومت قندهار و برخوردار شدن از مزایای این موقعیت، او را به تمرد از علیمردان‌خان و رقابت با او برانگیخت ناگزیر می‌بایست به اهمیت قندهار در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی و لئو به اجمال اشاره‌ای صورت پذیرد.

قندهار در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری (شانزدهم و هفدهم میلادی) در سیستم دفاعی و راههای تجاری و مسافرتی هند و ایران موقعیت بسیار مهمی کسب کرد. این شهر زمینهای حاصلخیز و منابع آب فراوانی داشت و نیرویی نسبتاً کوچک تحت امر فرماندهی توانا و مصمم می‌توانست شهر را برای مدت طولانی در اختیار خود نگه دارد. قندهار قلعه‌ای بسیار مستحکم بود که در صورت پایداری در دفاع، هم نیروی انسانی و هم طبیعت، آن را تقریباً غیرقابل تسخیر می‌ساخت. قندهار در ملتقای راههای منتهی به کابل و هرات واقع شده و بر تمامی افغانستان غربی حکومت داشت و دارای موقعیت سوق‌الجیشی بسیار مهم بود. به سهولت قابل دفاع بود و به راحتی به آب دسترسی داشت که این خود عاملی مهم در جنگهای آن زمان بود. تملک قندهار برای امنیت کابل و همین‌طور خراسان ضروری بود. در نتیجه این شهر به‌طور اجتناب‌ناپذیر به صورت اساس رقابت و مجادله بین گورکانیان هند و صفویان درآمد. قندهار برای ایران نه تنها اهمیت حراستی و حفاظتی داشت و مهم تلقی می‌شد، بلکه پایگاهی اساسی در نظام دفاعی محسوب می‌گشت. همچنین قندهار یک مرز مهم تجاری به‌شمار می‌رفت. بنابراین در کنار ملاحظات استراتژیک، علایق اقتصادی و مالی از عواملی بود که در رقابت بر سر قندهار مطرح بود (۱۳: ص ۲۶۴-۵).

نقطه اساسی تجارت زمینی بین دو کشور ایران و هند شهر قندهار بود که این دو کشور بر سر تصاحب آن مدت دو سده (یازدهم و دوازدهم هجری قمری) کشمکش داشتند. کاروانهای عرب و هندی و بازرگانان یهودی در این راهها به قندهار رفت و آمد می‌کردند. این کاروانها، کالاهای ارزشمند و گرانبهای هندی نظیر ادویه‌جات، شکر، عاج و جواهرآلات را بدون زحمت به این شهر (قندهار) می‌آوردند و

اقلام عمده تجارتي نیز از افغانستان (از طریق قندهار) نظیر قالی، پوست، اسب، قاطر و انواع میوه‌ها به هند می‌رفت. عبور و مرور در طول جاده‌های اصلی (که به قندهار منتهی می‌شد) به‌طور عمده به صورت کاروانهای بزرگ بود که حفاظت آنها را بعضی مواقع نگهبانان مسلح انجام می‌دادند. یکی از وظایف اصلی حاکم قندهار تأمین امنیت، جلوگیری از دستبردهای قبایل عا، نگر و محافظت مسافران و بازرگانان بود. حاکمان قندهار گاهی اوقات از عبور یا توقف کاروانها در شهر قندهار سود سرشاری به دست می‌آوردند. پادشاهان صفوی بیشتر از طریق حاکمان منصوب خود در قندهار عوارض گمرکی را به عنوان حق عبور از کلاها می‌گرفتند.

بنابراین قندهار در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری به لحاظ اهمیت دفاعی، استراتژیک، ارتباطی و تجاری جایگاه مهم و ممتازی در منطقه آسیا پیدا کرد. منازعه بر سر قلعه قندهار در اغلب اوقات موضوع عمده‌ای بود که موجبات کدورت در بین سلاطین مغولی هند و صفوی را فراهم می‌کرد. مغولان هند (گورکانیان) از تصرف این قلعه چند هدف را دنبال می‌کردند: تسلط بر افغانستان غربی و کنترل بر قبایل افغانی و بلوچ و قوم اوزبک که گهگاه با سرکشی‌های خود در سرهای بزرگی را برای مغولان ایجاد می‌کردند. نگهداری و حفاظت از مرزهای غربی هندوستان در مقابل تهاجمات بیگانگان، چرا که غیر از قندهار هیچ مانع طبیعی قابل دفاعی به استحکام آن قلعه وجود نداشت. صفویان نیز از لحاظ دفاعی و حراستی و اقتصادی به این قلعه نظر داشتند. چنان که با تسلط بر قندهار توانستند بر تحرکات اوزبکان و سایر اقوام نظارت کامل داشته باشند و مرزهای شرقی و ایالت‌های مهم از جمله هرات را از دستبرد و غارت آنها در امان نگه دارند. زیرا اوزبکان گاهی خراسان بزرگ را عرصه تاخت و تاز قرار می‌دادند، تا قندهار پیشروی می‌کردند و نه فقط صفویه که دولت هند را نیز تهدید می‌کردند.

از نظر اقتصادی نیز این قلعه برای دو کشور حایز اهمیت بود. قندهار نظر به موقعیت جغرافیایی خود یک راه عبور و مرور (ترانزیت) بین هند و ایران و کشورهای غربی بود. کالاهای این دو کشور از قندهار به ترتیب به غرب و شرق انتقال می‌یافت و هر دولتی که بر این قلعه تسلط داشت از حق عبور کاروانها و اقامت آنها در این شهر سود سرشاری را نصیب خود می‌ساخت.

میرزا علی‌نقی نصیری در اهمیت نظامی قندهار گویند: حد ولایات متعلقه به قزلباش و فی‌مابین ولایات قزلباش و هندوستان واقع و قلعه آن در کمال متانت و استحکام است،

که به حصانت آن قلعه در مملکت ایران نمی‌باشد و گرفتن آن به جنگ و جدال در کمال دشواری است و پادشاهان همیشه بدون جدال تسخیر آن قلعه نموده‌اند (۲۰: ص ۷۱). مرعشی نیز در توصیف قلعه قندهار و استحکامات آن می‌نویسد: «بعد از این که فی‌مابین سلاطین صفویه و سلاطین جغتایی هند بر سر قلعه قندهار نزاع افتاد و هر چند وقتی در تصرف طرفی می‌بود کمال سعی و تردد در استحکام آن را طرفین به‌جای می‌آوردند، چنانکه رفته‌رفته به جایی رسید که به استحکام قلعه قندهار در بلاد مشهوره عالم قلعه‌ای نبود» (۱۷: ص ۱۱-۱۰). وی سپس به شرح حصارهای وسیع هفتگانه قلعه، دروازه‌ها، برج‌ها و امکانات موجود در هر کدام از قلعه‌ها که نشان از عظمت و اهمیت قندهار در این دوره داشته، می‌پردازد (همان: ص ۱۴-۱۰). شاید به دلیل همین اهمیت بوده که قندهار در دوره صفویه عنوان «دارالقرار» داشته است (۲: ص ۲۵۵ / ۲۰: ص ۱۲۱، ۶ / ۳: ص ۱۷۳۳ / ۱۹: ص ۸۲ / ۲۲: ص ۸۸ و بعد).

نصیری در رساله‌ای که اواخر تسلط افغان‌ها بر ایران نوشته، مداخل قندهار را بدین صورت محاسبه کرده است: موجودی آن مبلغ شانزده هزار و هفتصد و نود و نه تومان و کسری، و یکهزار و نهصد و سی و شش تومان و یکهزار دینار و کسری نقصان آن است، و مبلغی دیگر از بابت انقوزه چینی و غیره؛ وجوهات هوایی که مبلغ آن معین نیست و بلامبلغ است، تخمیناً بیست و دو هزار تومان و مساوی آن هوایی نیز مداخل داشت (۲۰: ص ۷۱-۲). وی گوید دستور است که از طوایف قزلباش، هر سال به تفاوت، جمعی به ساخلو آن ولایت تعیین می‌شوند که به محارست قلعه مزبوره و دفع اعدای اقدام نموده در آنجا یساق‌کش بوده باشند (همان: ص ۷۲).

در دوره زمامداری شاه صفی، پادشاه مغولی هند، شاه جهان، سیاست فعالی را پیشه کرد تا بتواند قندهار را از ایران جدا کند. تلاشهای وی مبنی بر اتحاد سه‌جانبه بین اوزبکان، هند و عثمانی علیه ایران، دوستی با اوزبکان و تحریک آنان علیه صفویه، سعی در فریفتن علیمردان‌خان حاکم قندهار و توسل به نیروی نظامی برای تصرف قندهار نمونه‌هایی از سیاست شاه‌جهان می‌باشد که شاه صفی نتوانست تدبیر مناسبی را در برابر آن پیشه سازد. شاه جهان که از همه فرصت‌ها در جهت تحقق هدف خود که تصرف قندهار بود، بهره می‌جست، در سال (۱۰۴۱ هـ. ق) شیرخان افغان از اهالی فوشنج را که قبلاً خراجگزار ایران و از رعایای صفویه بود و به علت شورش به هند فرار کرده بود با خوشرویی پذیرفت (۱۶: ج ۱، ص ۴۱۹-۲۱) و از طرف دربار مغول با آغوش باز و

با احترامات گوناگون، مورد استقبال قرار گرفت. وی برعکس پدرش که به صفویه پیوست، از صفویان رویگردان و به پادشاه هند پیوست. پذیرش شیرخان از طرف شاه جهان مطمئناً از نظر ایران یک عمل خصمانه بود، زیرا شیرخان بعداً به مغولان برای غلبه بر قندهار کمک کرد (۱۳: ص ۱۶۱ و ۲۶۵).

شیرخان که بود؟

شیرخان فرزند حسن خان بن عبدالقادر افغان ترینی بود که پدرش در زمان شاه طهماسب صفوی تابع و خراجگزار سلطان حسین میرزا حاکم قندهار بود. هنگامی که قندهار در سال (۱۰۰۳ ه. ق) به تصرف نیروهای جغتای (گورکانیان هند) درآمد، حسن خان نتوانست در جایگاه خود اقامت کند و در سال (۱۰۱۱ ه. ق) با بستگان خود به خراسان آمد و در زمرة ملازمان شاه عباس اول قرار گرفت و در ولایت فراه استقرار یافت. از طرف شاه عباس به حسن خان به فراخور حال او برای گذران زندگی اش، وجوهی پرداخت می شد و وی توانست مدتی در کمال فراغت و عافیت روزگار بگذراند. در آن زمان، فرزند او شیرخان، کودک خردسالی بود. پس از درگذشت پدر به خدمت شاه عباس رسید و در پرتو توجه او نشو و نما یافت. پس از فتح قندهار به دست شاه عباس (در سال ۱۰۳۱ ه. ق)، الکای فوشنج که جایگاه پدرانش بود به وی داده شد و در آن ولایت تمکن و استقلال یافت (۷: ص ۲۲ / ۷۳: ص ۸۸-۹). ریاض الاسلام در ذکر دلیل پیوستن حسن خان به صفویه گوید که وی تابع اکبر پادشاه مغولی هند بود، اما با حاکم مغولی قندهار نزاع داشت در نتیجه بیعت خود را به شاه عباس اول برگرداند (۱۳: ص ۲۶۶).

آغاز و فرجام شورش

در بررسی چگونگی وقوع شورش شیرخان در عصر شاه صفی، توجه به عملکرد وی در زمان شاه عباس اول به تبیین بهتر موضوع مدد می رساند. گزارشهای مورخان عصر صفویه حاکی از آن است که شیرخان افغان از آن زمان که در فوشنج استقرار یافت تابع بیگلربیگی قندهار بود و طریق اطاعت و انقیاد می پیمود. اما بعد از فوت گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار که پسرش علیمردان خان جانشین او شد (سال ۱۰۳۵ ه. ق)، شیرخان از روی غرور و مقام خواهی و با اعتماد به عنایات گوناگونی که شاه عباس به

وی می‌کرد، خودرایی و زیاده‌روی پیش گرفت و از طریق سلوک خارج شد. در پی آن شیرخان شروع کرد به تجاوز، غارت و باج گرفتن از کاروانهای تجاری هندوستان که از ناحیه قندهار و اطراف آن عبور می‌کردند. تجار از بد سلوکی و درخواستهای زیاده‌او ناراضی بودند. او همچنین به آزار و اذیت سایر افغانانی که مطیع دولت صفوی و تابع بیگلربیگی قندهار بودند، به ویژه طایفه ابدالی که خودشان امیر جداگانه داشتند، پرداخت و با همه تذکراهای حاکم قندهار، او از کار خود دست بر نمی‌داشت و به همین دلیل بین او و علیمردان‌خان کدورت پدید آمد. علیمردان‌خان از ترس آنکه مبادا درگیری با شیرخان مورد رضایت شاه عباس نباشد (چرا که شاه پیشتر عنایت و توجه خاصی به شیرخان داشت)، حرکات ناشایسته او را نادیده می‌گرفت و هر کدام علیه دیگری، گزارشهایی به شاه رسانیده و از رفتار یکدیگر شکایت می‌کردند. شیرخان در سال (۱۰۳۸ هـ. ق) در آخرین ایام عمر شاه عباس بدون اجازه بیگلربیگی قندهار به حضور شاه عباس شتافت و در دارالسلطنه قزوین به خدمت او رسید و از علیمردان‌خان شکایت کرد. شاه عباس در این دیدار، او را بسیار مورد الطاف و مراحم خود قرار داد و بیش از حد معمول به او نوازش و احسان و انعام گوناگون کرد و همراه با خلعت فاخر و انعامات وافر اجازه بازگشت داد. همچنین درباره او فرمان عطف‌آمیزی برای علیمردان‌خان فرستاد. سپس او را نصیحت کرد که از خودرایی دست بردارد و با بیگلربیگی قندهار، و کاروانهای تجاری و مردم سرحد، حسن سلوک داشته باشد و از تجاوز و تعدی به آنان خودداری کند. هنگام بازگشت او، شاه عباس یکی از ملازمان درگاه خود به نام امام ویردی بیک شاملو را که مرد زبان‌دان کارآزموده‌ای بود همراه او فرستاد که به قندهار رفته و شیرخان را با علیمردان‌خان آشتی دهد. این فرستاده پس از انجام مأموریت خود بازگشت و در همان سال شاه عباس اول درگذشت (۷: ص ۷۴، ۶ / ۳: ص ۱۷۹۰ / ۲۲: ص ۹۰ - ۸۹).

مهربانی و الطاف شاه عباس نسبت به شیرخان افغان روح سرکش و فزونخواه او را آرام نکرد. او که به دنبال فرصت می‌گشت، پس از مرگ شاه عباس، مجدداً رویه گذشته خود را پیش گرفت و بدسلوکی او بیشتر شد. در سال (۱۰۴۰ هـ. ق) او از سر بلندپروازی و قدرت‌طلبی تصمیم گرفت به قلمرو پادشاه مغولی هند تجاوز کند. علیمردان‌خان که از نقشه او آگاه شد، اعلام کرد که بین پادشاه ایران و پادشاه هند طریقه دوستی و مسالمت برقرار است و با توجه به اینکه ایلچی (سفیر) آن دولت به نام

سید برکه در دربار شاه صفی است و محمدبیک ایلچی صفوی نیز در هندوستان است،^(۳) این اقدام موجب تیرگی روابط و دشمنی خواهد شد. از این رو او را از این تصمیم منع کرد (۷: ص ۷۴-۵ / ۲۲: ص ۹۰).

نکته دیگر اینکه در همین زمان کاروان بزرگی از قافله‌های تجاری هندوستان از مولتان راهی شده بود و در حوالی قندهار اخباری از اقدامات و حملات شیرخان شنیده بودند از ترس «ظلم و تعدی و خوف تطاول و دست‌انداز» وی متوقف شده و جرأت پیشروی نداشتند. این کاروانیان نیز ناچار از علیمردان‌خان استمداد طلبیدند (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۰). علاوه بر این، حکام نواحی هندوستان نیز «فریادنامه‌ها»یی «مشعر بر ظهور دست‌درازی و مخالفت و عصیان شیرخان به محال متعلقه به ایشان» (۲۲: ص ۹۰) برای علیمردان‌خان فرستادند و از وی شکایت نمودند.

علیمردان‌خان، به این دلایل و از ترس آنکه میادا به واسطه عدم برخورد با شیرخان، مورد اعتراض شاه صفی قرار گیرد، با لشکر قزلباش به عزم گوشمالی شیرخان عزیمت فوشنج نمود. شیرخان نیز با نیروهای فوشنج به قصد مقابله با علیمردان‌خان رهسپار گردید (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۱).

در گزارش واله قزوینی آمده است: «چون شیرخان زیاده سر بیهوده رأی به منع امیرالامرا ممنوع نشد، بر ذمت همت وی [علیمردان‌خان] تنبیه و گوشمالی آن مغرور بدفعال واجب و لازم آمده با لشکری گران و سپاهی بی‌کران به عزیمت تأدیب وی به جانب فوشنج و آن حدود روان گردید و شیرخان نیز از فوشنج که بیشه بغی و طغیان وی بود با جنود افغان طریق استقبال عساکر اقبال» پیمود (۲۲: ص ۹۱).

علیمردان‌خان دسته‌ای از نیروهای خود را به فوشنج فرستاد تا قلعه و خانه شیرخان را محاصره کند و خود با لشکر مجهز و آراسته به مضاف او رفت. بین طرفین جنگ سختی روی داد. شیرخان با کمال مهابت و دلیری به نیروهای قزلباش یورش آورد لیکن نتیجه‌ای از پیکارهای خود نگرفت. سرانجام تاب مقاومت در برابر نیروهای علیمردان‌خان نیافت و شکست خورد. شیرخان پس از شکست و تلف شدن بسیاری از نیروهای افغانی‌اش، به جانب حجه فرار کرد. حاکم حجه او را به قلعه راه نداد. وی مدتی در آن حوالی به‌سر برد سپس برخی از نزدیکان خود را نزد حاکم مولتان (شهری میان قندهار و لاهور از ولایت سند) فرستاد و اظهار دولتخواهی پادشاه مغولی هندوستان را کرد و نقشه‌هایی را نیز درباره قندهار در سر می‌پرورانسید (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۱) به

ویژه با پیام‌هایی پادشاه هند را ترغیب به تصرف این شهر می‌کرد. علیمردان‌خان پس از شکست دادن شیرخان اقدامات زیر را به کار بست:

۱) ابتدا جمعی از نیروهای قزلباش را برای نگهبانی و محافظت از کاروان تجاری هندوستان معین کرد و این محافظان، کاروان را به سلامت به قندهار رسانیدند.

۲) به فوشنج حمله کرد و قلعه آنجا را تسخیر کرد و سایر اموال و اسباب شیرخان را متصرف شد.

۳) برادر، عموزاده‌ها و اقوام شیرخان را دستگیر و به قندهار فرستاد.

۴) تعدادی از سرکردگان افغانی را که مایه فساد و سرکشی بودند از میان برداشت.

۵) در این عملیات، نیدی میرزا^(۴) نامی که خود را به فرزندى سلطان خسروبن شاه سلیم‌بن جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه گورکانی هند موسوم ساخته بود، نیز به چنگ علیمردان‌خان افتاد و او را همراه خود به قندهار آورد.

اسکندریبگ ترکمان و والده اصفهانی گویند که این پسر را جمعی از افغانان، از ترس مجازات سلطان خرم، عموی او، دزدیده و به افغانستان آورده بودند. این پسر به دست شیرخان افتاد و او در ابتدا به دلیل این که سخن افغانان درباره پسر حقیقت ندارد، نام شهزادگی را از وی سلب کرد و او را شرابدار خود کرد. اما بعد که دریافت آن پسر از شاهزادگان گورکانی است، او را تحت تربیت خود گرفت. وقتی که علیمردان‌خان به فوشنج تاخت، افغانان حکایت آن پسر را بدو گفتند و او توانست که نیدی میرزا را با خود به قندهار ببرد (۷: ص ۶-۷۵ / ۲۲: ص ۹۳).

۶) گماشتن جمعی از نیروهای قزلباش در فوشنج برای قلعه‌داری و حفظ آن و بازگشت خود به قندهار.

اقدامات شیرخان پس از شکست؟ همان‌گونه که پیشتر گفته شد، وی ابتدا سعی کرد که از حکام نواحی هندی به‌ویژه حاکم مولتان یاری بطلبد و از طریق او حمایت پادشاه هند را جلب کند و این سیاست را از طریق ترغیب آنان به تصرف قندهار تعقیب می‌کرد. با این امید مدتی در ولایت حجه به سر برد. چون در این مدت، از جانب پادشاه گورکانی هندوستان حمایتی به او نرسید، مأیوس شد و از حجه بیرون آمد و تصمیم گرفت، شخصاً دست به یک عملیات نظامی بزند. از این‌رو توانست با وعده و فریب، گروه زیادی از افغانان را گرد آورد و به محلی در حوالی فوشنج به نام «موره» موضع گرفت و «دیگر بار سلسله‌جنبان فتنه و فساد و باعث ناامنی طرق و خوف و هراس مردم آن دیار و بلاد شد» (۲۲: ص ۹۲ / ۷: ص ۷۶).

قزلباشانی که در فوشنج به حفظ و حراست آن مأمور بودند، از آمدن شیرخان نگران و هراسان شدند و رفت و آمد کاروانهای تجاری نیز در آن راه بار دیگر دشوار گشت. علیمردان خان ناگزیر در رأس یک نیروی ده هزار نفری از قندهار بیرون آمده عزیمت فوشنج کرد. چون از نقطه‌ای به نام «کوتل پنجمردک» عبور نمود، شیرخان از آمدن نیروهای حریف آگاه شد و افغانان همراه او نیز ترسیده از گرد وی پراکنده شدند. در نتیجه شیرخان که یارای جنگیدن در خود ندید، با تعداد اندکی از مردان خود از جماعت‌ترین، فرار کرد و به طرف هزاره‌جات مابین بلخ و کابل رفت و در آنجا بی‌سر و سامان به سر برد. علیمردان خان قلعه فوشنج را مستحکم کرد، مهمات سرحد را نسق و نظام داد و امنیت راه رفت و آمد کاروانهای تجاری نواحی مابین هندوستان و قندهار را برقرار و به جانب قندهار مراجعت کرد (۷: ص ۷۶ / ۲۲: ص ۹۲).

برخی گزارشها حاکی است که پس از آنکه شاه صفی، شیرخان را به اطاعت خویش خواند و او احساس ناامنی نمود و پس از آنکه دانست حاکم قندهار (علیمردان خان) به دنبال قتل اوست، در جست‌وجوی حمایت گورکانیان برآمد. حتی وی در این مرحله خود را با رفتن به سوی گورکانیان گرفتار نکرد. وقتی ایرانیان به فوشنج حمله کرده و افراد حرمسرا و اطفال شیرخان را با خود بردند، کوششهای شیرخان برای نجات آنان به جایی نرسید و او به سوی هند روی آورده به خدمت گورکانیان درآمد (۱۰۴۱ هـ. ق) و در استرداد قندهار به آنها مساعدت نمود. شاه صفی نامه‌ای برای او فرستاد به این مضمون که وی را عامل مخفی خود در هند نماید. محتوای نامه چنان که انتظار می‌رفت به نظر شاه جهان رسید و او بی‌درنگ شیرخان را از زمره جاگیران خود محروم و از منصبش عزل کرد. اندکی بعد شیرخان با قلبی شکسته درگذشت (۴/ برگ‌های ۵۰۴-۵۰۲ / ۱۳: ص ۲۶۶).

حادثه دیگری که در همین ارتباط رخ داد این است که در ایام غیبت علیمردان خان، در سال (۱۰۴۱ هـ. ق) در قندهار برخی از افغانان اقوام شیرخان که در این شهر بودند (همان‌ها که به دست علیمردان خان اسیر و به قندهار آورده بود) با گروهی از هندوها به قصد تصرف قلعه قندهار با نیدی میرزا همان پسری که ادعای شهبادگی داشت و پیشتر از آن سخن رفت متفق شدند و آشوبی در شهر برپا کردند. نگهبانان قلعه از آشوب و مهمه افغانان و ازدحام هندوها در شهر خبردار شده و به دفع آنها مصمم شدند. آن پسر مجهول با تعدادی، خود را از برج و باره قلعه به زیر انداخته، فرار کردند و خود را به حوالی‌ترین محل افغانان شیرخانی رسانیدند. در آنجا

داروغه با خیر شد و آن پسر را با همراهانش که او را فرار داده بودند دستگیر کرده به قندهار بازگردانید. علیمردان خان تمامی عاملین فتنه و همراهان آن پسر را به قتل آورد و پسر را که عنوان پادشاه‌زادگی داشت به درگاه شاه صفی فرستاد^(۵) که آنچه مصلحت می‌داند نسبت به او رفتار کند. از آنجا که حقیقت صدق و کذب ادعای او معلوم نبود این شخص را به وزیر اصفهان سپردند که در قلعه طبرک نگاه دارد تا حقیقت حال او معلوم شود و سپس درباره‌اش تصمیم گیرند (۷: ص ۷-۷۶ / ۲۲: ص ۹۳ / ۱۰: ص ۲۴۲ / ۱۴: ص ۵۲). بدین ترتیب بیگلربیگی قندهار توانست این شورش را نیز سرکوب کند و این حربه را از دست افغانان بیرون آورد.

عوامل شورش

در بیان عوامل شورش شیرخان می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

۱) غرور و قدرت‌طلبی شیرخان افغان و تمایل او برای رسیدن به حکومت قندهار و دستیابی به شهرت و ثروت یکی از این عوامل بود. توجهی که شاه‌عباس به او داشت و بزرگی طایفه‌ترین افغان و حمایت افغانان این طایفه از او، تکیه‌گاههایی بود که او را بر آن داشت تا برای رسیدن به هدف خود با بیگلربیگی قندهار درافتد. شیرخان خودش را سزاوار حکومت قندهار می‌دانست و چون این منصب به علیمردان خان رسید او سر ناسازگاری پیش گرفت. به نقل اسکندربیک، «او از جهل و غرور و وثوقی که به عنایات گوناگون شاهانه داشت از ناهمیدگی و نارسایی خرد آن را سرمایه غرور شناخته بعد از فوت گنجعلی خان ... خودرایی و زیاده‌روی پیش گرفته، مشارالیه چنانچه شایسته مردم عاقل عاقبت‌اندیش باشد سلوک نمی‌کرد.» (۷: ص ۷۳).

۲) نکته دیگر حضور علیمردان خان در قندهار و رقابت بین او و شیرخان که مدعی منصب بیگلربیگی آن ولایت بود و گزارشهای آنها علیه یکدیگر به دربار، موجب بروز اختلاف بین آن دو و کشمکش و جدال بعدی شد. هر کدام از این دو نفر در صدد حفظ قدرت و موقعیت خود بودند که این امر کار را بر دیگری دشوار می‌کرد. در واقع ستیزه آنها از نوع رقابت قدرت در سطح رجال (نخبگان) بود.

واله قزوینی درباره‌ی موضع‌گیری شیرخان آنگاه که علیمردان خان پس از مرگ پدر، بیگلربیگی قندهار شد، می‌نویسد: «سر بزرگی زیاده سری آن افغان نادان به درآمده لازمه اطاعت و فرمانبرداری خان مشارالیه در حوصله غرور و خودپسندی وی نگنجید.» (۲۲: ص ۸۹).

۳) موقعیت استراتژیک، دفاعی و نظامی قلعه قندهار و اهمیت آن برای مغولان هند و دولت صفویه، تسلط بر آن را برای شیرخان افغان مهم می‌ساخت. گذر کاروانهای تجارتي و اهمیت اقتصادی قندهار از این نظر برای شیرخان که طالب به دست آوردن ثروت و مکنت کافی برای تثبیت پایه‌های قدرت خود بود و هم برای حفظ افغان‌های هواخواه خود به منابع مالی آن نیاز داشت، اهمیت این شهر را دو چندان می‌کرد. بنابراین قندهار می‌توانست هم از جنبه سیاسی- نظامی و هم از نظر اقتصادی هدف شیرخان را تأمین نماید.

۴) از طرفی انتظار شیرخان از حمایت افغان‌هایی که در دولت مغولان هند بودند، او را در دست زدن به اقدام خود تحریک می‌کرد. شیرخان علی‌الظاهر می‌توانست به‌عنوان یک تاکتیک با وعده سپردن قندهار به دولت هند و اظهار اطاعت خود از پادشاه مغولی، حمایت این دولت را برای خود جلب کند. این پشت‌گرمی می‌توانست او را در شورش خود علیه حاکم قندهار و شاه صفی راسخ‌تر سازد. در اختیار داشتن فردی که ادعای شاهزادگی او می‌رفت به‌عنوان ابزاری بود که هم تهدیدگر دولت مغولی بود که او را به مصالحه با شیرخان وادارد و هم در صورت مدعی شدن این شخص و حمایت شیرخان از او در صورت پیروزی در هند، شیرخان می‌توانست به اهداف خود نایل شود. ضمن اینکه این شاهزاده هندی می‌توانست به‌عنوان عاملی در بر هم زدن مناسبات صفویه و مغولان هند ظاهر شود و حتی دستاویزی برای طرح یک مدعی هندی در برابر علیمردان‌خان بر سر حاکمیت قندهار قرار گیرد.

۵) درگذشت شاه عباس اول و وضعیتی که پس از مرگ او پدید آمد و ضعف و بی‌تجربگی شاه صفی در اداره امور، به‌ویژه تهاجمات مکرر اوزبکان به نواحی خراسان، برای شیرخان این تصور را پدید آورد که موقعیت برای قدرت‌نمایی او و حاکمیت بر قندهار مناسب است. از این‌رو شورش خود را علیه علیمردان‌خان ترتیب داد. اگرچه خشونت و بیرحمی شاه صفی در براندازی سرداران و حکام ایالات در ترس و نگرانی شیرخان از موقعیت خود و رویگردانی از صفویه بی‌تأثیر نبوده است. زیرا «حرکات ناهنجار او» و «سلوک ناپسند با تجار» و اینکه «بی‌اعتدالی او در سرحد از سرحد اعتدال تجاوز نمود» و «در باب قندهار خیالات فاسد در سر داشت» (۷: ص ۷۵ - ۷۴) از دید شاه صفی نمی‌توانست بدون مجازات باشد و شیرخان این خطر را احساس می‌کرد.

۶) همنام بودن شیرخان افغان با شیرخان یا شیرشاه (شورشاه، شرشاه) سوری افغانی که توانست همایون گورکانی را فراری داده و به جای وی به سلطنت هندوستان دست یابد

(۶: ج ۱، ص ۱۵۸ / ۱۱: ص ۲-۳۰۱ / ۵: ص ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۲۰ و ۵۲۹-۵۲۴) این توهّم را برای شیرخان پدید آورد که او نیز می‌تواند با حمایت افغان‌ها، در منطقه قدرتی به هم بزند و حتی هندوستان را به تصرف در آورد. این نکته در گزارش واله قزوینی آمده است: «چون نام آن گمنام شیرخان و از قبایل و عشایر افغانان بود در عالم خیال پنداشت که هرکس از افاغنه شیرخان نام داشته باشد، چون شیرخان زمان همایون پادشاه فرمانفرمای دیار هندوستان می‌گردد.» (۲۲: ص ۸۹). از این‌رو شیرخان به برخی نواحی تحت حاکمیت پادشاه هند دست‌درازی‌هایی کرد که حکام آن نواحی از وی نزد علیمردان‌خان «فریادها» می‌نوشتند و حاکم قندهار نیز به وی گوشزد کرد که به دلیل رابطه دوستانه بین دو دولت از این رفتارها که به حسن روابط لطمه وارد می‌کند دست بردارد (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۰).

اسکندریک ترکمان نیز به این انگیزه شیرخان یعنی پادشاهی بر هندوستان، که از روی بلندپروازی بود اشاره نموده است: «... خاست که در آن حدود بلندآوازه گردد، اراده بلندپروازی و دست‌درازی به محالی که قلمرو پادشاه ذی‌جاء فرمانفرمای ممالک هندوستان است، نموده علیمردان‌خان از این حال آگاه گشته به او اعلام کرد که فی‌مابین پادشاه ما و پادشاه والاچه هندوستان طریقه خصوصیت و دوستی مرعی و مسلوک است ... و او را از این جسارت و خودسری منع کرد ممنوع نشد ...» (۷: ص ۷۵ - ۷۴).

عوامل ناکامی

شورش شیرخان نیز همانند دیگر شورشهای عصر صفویه بدون دستیابی به هدف، شکست خورد. عواملی در ناکامی شیرخان افغان مؤثر بود که علاوه بر عملیات نظامی گسترده علیمردان‌خان علیه وی، بخشی به ماهیت خود شورش مربوط می‌شود. از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نداشتن پایگاه مردمی

شورش شیرخان افغان از سنخ جنبش‌های مردمی علیه نظام صفوی نبود که توده مردم در آن شرکت داشته باشند یا توانسته باشد اتحادی از همه نیروهای تولیدی روستایی، شهری و عشایری ایجاد نماید. او از یک پایگاه معتبر و وفادار عشیره‌ای برخوردار نبود و نزد همگان به عنوان یک حاکم برجسته و سرشناس شناخته شده نبود که بتواند همه

طوایف افغان را با خود همسو نماید. هر چند او تحرکات خود را بر جماعتی از افغانان ساکن فوشنج قرار داده بود، اما این نیرو برای تهدید قدرت شاه صفی یا حتی برای غلبه بر علیمردان خان حاکم قندهار کافی نبود. او در مخالفت با حاکم قندهار، کاروانهای تجاری را مورد حمله و تاراج قرار می‌داد و به ناامن کردن راهها و اختلال در امنیت شهرهای مسیر قندهار می‌پرداخت. این‌گونه اقدامات از او چهرهٔ یک راهزن را می‌ساخت که نگرانی حکام ایرانی و هندی آن شهرها را برمی‌انگیخت و در نتیجه نسبت به او واکنش نشان می‌دادند. بنابراین شیرخان به دلیل نداشتن پایگاه مناسب اجتماعی و نداشتن نیروی معین وفادار، در رویارویی با نیروهای علیمردان خان، حاکم صفویه در قندهار، از عهدهٔ مقاومت بر نیامد و انتظام امور وی از هم گسست.

۲- نداشتن طرح و برنامه

این شورش طرح معینی برای آیندهٔ خود نداشت. از توان نیروهایی که در یک شورش مؤثر بودند یعنی دهقانان، ایلات و یا شهری‌ها بهرهٔ مؤثر نگرفت که موقعیت را به نفع خویش تغییر دهد. زیرا شیرخان در میان هیچ‌کدام از این سه گروه تولیدی عصر صفویه پایگاهی کسب نکرده بود. حتی از یک نیروی نظامی قوی آماده به خدمت برخوردار نبود. او حتی قصد براندازی دولت صفویه را نداشت، بلکه حکومت فوشنج را نیز به اتکای صفویه به دست آورده بود. بنابراین شورش او ریشه در اختلافات موجود رجال عصر شاه صفی داشت که انگیزهٔ مالی و صعود از حکمرانی یک ناحیهٔ حاشیه‌ای به حکومت یک ایالت مهم مانند قندهار، آن را تشدید کرده بود. از این‌رو هنگامی که افغانان حامی او در برابر نیروی اعزامی حاکم قندهار پایداری نکرده و از هم گسستند، موقعیت شیرخان متزلزل شد و خود را تنها دید و ناچار به فرار گشت.

۳- حضور توانمند علیمردان خان زیگ در قندهار و تلاش برای سرکوب شیرخان همان‌گونه که گفته شد علیمردان خان از رجال سرشناس و حکام برجسته‌ای بود که سالها در خدمت صفویه قرار داشت و در قندهار موقعیت مناسبی به دست آورده بود. حضور وی از ابتدا مانع دست‌اندازی شیرخان به قندهار و اهداف جسورانهٔ وی بود. اغراض و تمایلات طرفین، رابطهٔ بین آن دو را به رقابت پر دامنه‌ای کشاند که سرانجام این کشمکش به رویارویی نظامی منتهی شد. از آنجا که وظیفهٔ اصلی حفظ راههای ارتباطی و امنیت کاروانهای تجاری در مسیر قندهار بر عهدهٔ علیمردان خان بود و

دست‌اندازی‌های شیرخان به محدوده کاروانها و مختل ساختن تردد آنها، اقدامی در ضدیت با حکومت قلمداد می‌گردید، حاکم قندهار بهانه مناسب برای در افتادن با شیرخان داشت. زیرا در صورت بالا گرفتن کار شیرخان، این امر مستمسکی برای ناتوانی و بی‌کفایتی علیمردان‌خان می‌شد که در نتیجه عزل او را در پی می‌داشت. بنابراین علیمردان‌خان برای حفظ موقعیت، شهرت و ثروت خود ناچار بود که از تجاوزات و قدرت‌طلبی شیرخان جلوگیری نماید و سرانجام موفق شد که او را شکست داده و فراری دهد.

۴- عدم همراهی حکام هندی و حتی عدم حمایت پادشاه مغولی هند از شیرخان
 شیرخان برای به دست آوردن پیروزی در برابر علیمردان‌خان سعی کرد برخی از حکام هندی از جمله حاکم مولتان را با خود همراه سازد و از نیروهای آنان علیه رقیب استفاده کند (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۱) او حتی با وعده تصرف قندهار برای پادشاه هند سعی داشت حمایت او را نیز جلب کند، اما این تلاشها به اتحاد پایداری بین آنان منجر نشد، زیرا رفتار غارتگرانه شیرخان نسبت به کاروانهایی که از نواحی هند می‌آمدند و شخصیت بلند پرواز او که پیشتر حتی نقشه تصرف هند را در سر می‌پروراند، هندیان را نسبت به او بدبین کرده بود و این شخصیت افغانی را برای خود یک خطر بالقوه می‌پنداشتند. بنابراین او ناچار به همان نیروهای افغانی تکیه کرد که غالباً از طریق وعده‌های وی گرد آمده بودند.

۵- ناپایداری نیروهای افغانی همراه شیرخان

به دلیل مشخص نبودن اهداف و مبهم بودن انگیزه، اقدام شیرخان بیشتر یورشهای پراکنده به برخی مواضع و یا کاروانهای تجاری بود تا تمرکز بر تصرف قندهار. بنابراین در رویارویی گسترده نظامی، نیروهای حامی او انگیزه چندانی برای مقاومت در برابر نیروهای علیمردان‌خان نداشتند.

۶- اقدامات علیمردان‌خان در مقابله با شیرخان

علیمردان‌خان با ایمن‌سازی راههای عبور و مرور کاروانهای تجاری، حمله به فوشنج، تصرف اموال شیرخان، دستگیری خویشان نزدیک وی، سازماندهی نیروی نظامی سنگین و سرکوب تحرکات شیرخان توانست با شدت با او مقابله کند (۷: ص ۷۵ / ۲۲: ص ۹۳)

در واقع نابرابری نیروهای طرفین در شکست شورش و پیروزی نیروهای حامی دولت مرکزی مؤثر بود.

پیامدها

شورش شیرخان نتوانست دگرگونی خاصی در ساختار قدرت صفویه و همچنین تغییری در موقعیت ایالت قندهار ایجاد نماید، زیرا یک حرکت گسترده و پر قدرت برای سرنگونی شاه صفی نبود. بلکه حرکت قدرت‌طلبانه یکی از بزرگان افغان بود که به انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی، برای کسب موقعیتی بالاتر در جغرافیای محدود انجام می‌گرفت. این شورش خود پیامدهایی را داشت که مهمترین آنها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

(۱) شیرخان پایگاه قدرت خود را در ناحیه فوشنج از دست داد و پس از بی‌نتیجه ماندن کوششها برای غلبه بر حریف و با از دست دادن اموال و خویشان و بستگان، خود نیز آواره گردید و حاکمیت صفویه بر نواحی قندهار تثبیت شد.

(۲) علیمردان‌خان با شکست دادن شیرخان و تسلط بر پایگاه او، فوشنج، موقعیت خود را در ایالت قندهار تحکیم نمود و بر استحکامات دفاعی نظامی شهر افزود (۷: ص ۷۶ / ۲۲: ص ۹۲).

(۳) با سرکوب شیرخان، امنیت به راههای ارتباطی برگشت و کاروانهای تجاری رفت و آمد خود را بدون نگرانی از سرگرفتند (همان).

(۴) افغان‌های حامی شیرخان و هندی‌هایی که پس از اسارت در قندهار زندانی بودند پس از دست زدن به تحرک نافرجام، به سزای عمل خویش به قتل رسیدند و نیدی میرزا نیز در قلعه طبرک زندانی گردید (۷: ص ۷۷ / ۲۲: ص ۹۳).

(۵) شاه جهان پادشاه هند با وجود حمایت‌هایی که از شیرخان نمود، نتوانست بهره مناسبی از تحرکات وی در تصرف قندهار ببرد. اما نقشه‌های او در این باره ادامه یافت.

(۶) حوادث قندهار و غفلت شاه صفی نسبت به آن به دلیل اشتغالات در مناطق غربی و درگیری با عثمانیان، موجب شد که شاه جهان سیاست ماجراجویانه‌ای نسبت به قندهار دنبال کند و با حمایت از کسانی که در آن ولایت دست به اقدام می‌زدند، در صدد استرداد قندهار برآید (۱۶: ص ۲۸-۳۱، ۱۵ / ۲: ص ۲۷۳، ۲۷۴ و ۲۷۷).

(۷) اقدامات علیمردان‌خان در قندهار و برخورد با شیرخان در دربار موجب سوءظن‌هایی گردید و مخالفان علیمردان‌خان در پایتخت آن را تشدید نمودند. در نتیجه شاه صفی

نسبت به وی بدبین گردید و به تدریج اوضاع با اصرار شاه صفی بسر احضار حاکم قندهار تیره‌تر گردید (۲۲: ص ۲۶۳ و ۲۶۴). آنگاه که علیمردان‌خان در برابر شاه صفی بر موضع خود پافشاری کرد تلاش شاه برای نابودی وی منجر به پناهنده شدن او به هند و تسلیم قندهار به پادشاه گورکانی هند گردید (۱۰۴۸ هـ. ق) و رابطه دو دولت بار دیگر آشفته گردید.

نتیجه

شورشهای گوناگون عصر صفویه ریشه در زمینه‌های تاریخی، نگرشهای مذهبی، اوضاع سیاسی و تحولات اجتماعی، اقتصادی دولت صفویه داشته است. در بروز شورش شیرخان افغان، قدرت‌طلبی و انگیزه‌های شخصی او، اختلاف با علیمردان‌خان حاکم قندهار و نیز ناتوانی شاه صفی در برقراری تعادل بین رجال حکومت و تلاش آنان برای تثبیت موقعیت خود در مناسبات جدید قدرت مؤثر بوده است.

شورش شیرخان را می‌توان حرکت یکی از بزرگان افغان دانست که به قصد دستیابی به قدرت و نیل به ثروت در یکی از نواحی مهم و استراتژیک قندهار صورت گرفت. نشانه‌ای دال بر اینکه او در صدد نابودی دولت صفوی بوده، در دست نیست، لیکن دست یازیدن به یک قدرت محلی و به نوا رساندن افغانان حامی خود در اقدام او بی‌تأثیر نبوده است. این شورش که در صورت موفقیت و توسعه دامنه آن، به صورت یک قدرت محلی ظاهر می‌گشت، هم برای صفویه و هم برای گورکانیان هند خطر آفرین بود. غارت کاروانهای تجاری و آشفته کردن مزیت‌های اقتصادی آن ناحیه، تهدید قندهار، و بلندپروازی‌های بعدی برای حمله به هند، ماجراجویی‌هایی بود که افغانان می‌توانستند به آن مبادرت ورزند. مانع عمده تحقق این امر، حضور علیمردان‌خان زیک، رقیب قدرتمند و گماشته صفویه در قندهار بود که توانست به شدت شورش را سرکوب نماید. نداشتن برنامه و سازماندهی مشخص و ناهماهنگی در هدف از درون شورش و شدت عمل حاکم قندهار در مهار آن، که به قصد جلوگیری از تصرف و تجزیه ایالت و عدم توسعه دامنه شورش صورت گرفت از برون، به حیات کوتاه آن پایان داد. لیکن این اقدامات بازدارنده، به قدرت‌یابی بیشتر علیمردان‌خان منجر شد که خود چندین سال بعد (۱۰۴۷ ق) علیه شاه صفی شورش کرد و با تسلیم نمودن قندهار به شاه جهان (۱۰۴۸ ق)، تیرگی روابط صفویه و گورکانیان هند را از نظر سیاسی رقم زد.

پی‌نوشت

۱- نام این شهر به اشکال مختلفی در منابع عصر صفویه و یا پیش و پس از آن آمده است :
 فوشنج (۲۲): ص ۸۹-۹۳ / ۷: ص ۲۷۶ و ۳۸۹ و ۴۴۶ / ۴۶: ص ۱۲۱ / ۴: ص ۱۵۹ و ۱۹۶ و ۳۵۹ /
 ۱۵: ص ۵۱ / ۲۱: ص ۵-۳ / ۱: ص ۲۶۷ و ۸۳۱، ۳ / ۴: ص ۱۹۱۷). قوشنج (۶: ص ۷۵).
 قوشنگ (۶: ص ۷۳ و ۷۶). بوشنج (۳، ۱: ص ۴۷۷). بوسنج (۱: ص ۱۶۳ و ۱۶۶ و ۱۷۲ و
 ۱۷۳). پوشنگ (۵، ۳: ص ۱۷۹۰ / ۱: ص ۱۶۶ و ۱۷۲ / ۱۹: ص ۴۴۸، ۴۸۳ و ۴۸۸). پشنگ
 (۵، ۳: ص ۱۸۱۰). بوشنگ (۱۷: ص ۲۹ و ۹۲). بوشنج (۱۹: ص ۴۳۲). در نوشته‌های
 جدید به اشکال: بوشنگ یا بوشنج (۲۰: ص ۴۳۷). قوشنج و پشنگ (۱۲: ص ۱۸ و ۱۹) و
 پشین جدید (۱۳: ص ۲۶۵) نیز آمده است.

۲- درباره این سفارت‌ها ر. ک. ۷: ص ۷۲-۷۵ / ۲: ص ۱۱۵ و ۱۲۲ / ۲۲: ص ۸۷ / ۱۲:
 ص ۱۵۵-۱۵۳ / ۱۴: ص ۵۱).

۳- نام این پسر را اسکندریبگ «نیدی میرزا» (۶: ص ۷۵)، حسینی استرآبادی «بندی میرزا» (۸:
 ص ۲۴۲)، واله قزوینی «بندی میرزا» (۲۲: ص ۹۳-۹۲)، ابوالحسن قزوینی «هندی میرزا» و
 «بندی میرزا» (۱۵: ص ۵۱ و ۵۴) آورده‌اند.

۴- حسینی استرآبادی به اشتباه گوید علیمردان‌خان، نیدی میرزا و شیرخان هر دو را گرفته و به
 پایه سریر اعلی فرستاد (۸: ص ۲۴۲).

منابع

- ۱- ابن حوقل. *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی. *خلاصه السیر*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. *مرآة البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، ج ۱ و ۴، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸.
- ۴- بهکری، شیخ فرید. *ذخیره الخوانین*، نسخه خطی حسام‌الدین رشدی، کراچی.
- ۵- تنوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی. *تاریخ النبی*، به کوشش علی آل داود، انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۸.
- ۶- ترکمان (منشی)، اسکندریبک و محمد یوسف مورخ. *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۱۷.
- ۷- ترکمان (منشی)، اسکندریبک. *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، ج، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷.

- ۸- جنابادی، میرزا بیگ حسن بن حسینی. روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، بنیاد موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۷۸.
- ۹- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۰- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی. تاریخ سلطانی، از شیخ صفی شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۱۱- حسینی قمی، قاضی احمد. خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.
- ۱۲- رهبرین، کلاوس میثائیل. نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۳- ریاض الاسلام. تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۴- قزوینی، ابوالحسن. قواعد الصفویه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۵- کنیولاهوری، محمد صالح. عمل صالح (شاهجهان نامه)، تصحیح غلام یزدانی، ج ۳، پبیتست مشن، بنگال، ۱۹۲۳.
- ۱۶- لاهوری، عبدالحمید. پادشاهنامه، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم متعلقین، کالج پریم، کلکته، ۱۸۶۷. انسانی و مطالعات قرآنی
- ۱۷- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل. مجمع التواریخ، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، انتشارات کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۸- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۹- میرزا سمیعاً. تذکرة الملوک، به کوشش محمود دبیرسیاقی، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۰- نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین. دستور شهسپاریان، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، بنیاد موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۱- نصیری، میرزا علی نقی. القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، تصحیح یوسف رحیم‌لو، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۷۱.
- ۲۲- واله قزوینی، محمد یوسف. خلدبرین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)، تصحیح محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.